

کتابخانه امیر کبیر علی گڑھ یونیورسٹی

۱۶۵۰۲

نمبر خط

تاریخ خط

نام کتاب

فصل کتاب

نمبر کتاب فی مذکور

انشاء بھارنگار

مستفقات

۳۹۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد طراوت بخش کلهای جمین بهاری که برنگ مهر و مهر دیاں است کامل لاله و سنبل
 به محبت مشابه در شبنم چشمان روزگار بعد آب و تاب نزاکت بخشد و میاس چهره
 پر دانه مرغ آفرینی که آبی چون صورت بصیرت بآینه تماشاکاری مختارستان صفت
 روزه گارش با هزاران حیرت عرق عرق انفکال گردید تخلیصی که اگر گلستان
 امکان را بسیر و منتشا و رسولان راست گفتار آرایش مینماید - سج نظارگی جوان
 عنایب که بطن کل نیر سید صورت طرازی که نور رنگ سرخ و سفید مهر و ماه اگر چه
 شاه دایام را چون سیمای روشندان در خنده تمیساخت - زمانه برنگ نشان
 روز عاشقان از نقش شام زلف جوان تیره میگردد و وقت گل بلخ نبوت
 که اگر ذات تقدس آیاتش رنگ بخش شگفته زار امکان نمیشد برگ برگ صوری و
 سخن شعلات آسایان را رخ سوختن میگشت ووسف تمثال مرتفع رسالتی که اگر
 تصویرش واسطه از رنگ آفرینش می بود هوای کون و مکان برنگ عدم
 نقش صورت تمیست به چه گوید کس را و صاف محمد و احد ازیم خود را ساخت
 صلوة الله علیه و آله و سلم آبا و اجداد این غلبنه ریاضت انشا و نقش طراز اطا و باغ
 گلشن آرا و خیال رنگ بر کس که برای شقایق دوستان رهاقت و مرقع مینان
 مشیات افشراح باشد پندین داسطه داشت - و سبیل صلوات الله علیه که پیش

جوان انشا گری رنگ بوی ندارد و تقاضا گله سته بندی و چهره پر وازی نمیکرد
 و دم سلیقه حسن ارادی نقش برای که بچشم رضوان مزار جان ایام و بهر از نشان
 زمانه جلوه اشخسان نماید با خود نمی یافت اما آوازان که بر خاقت کل سرب
 باغ سیادت از دو جهان نرسبت باب و نقش بهترین جانم سیاحت نواب رنگ
 بخش نفوس سید محمد الملک معظم خان خانان میر حمله بهادر مظفر جنگ
 سمت جهنستان شهر مرشد منستان بنایا اتفاق سیاحت افتاد از و فور
 اشتیاق دسته سه مرسلات و شقه شقه شفا و منشا خدمت نکبت گلزاریت
 و رنگ تشال شفقت مهربان صاحب برادر میر محمد علی و دیگر اعراضا علی قدیم
 می نگاشتم اگر رفتار گران رنگین بوستان انشا برد از میدان سیاه قلم اطمینان
 میگرد و حرکت تحسین انشا کرده بمحقر درگاه الهی تخلف ترتیب بگردند ملکه دانای
 سب جو بودم در آغاز و انجام آن تامل میکردم اما چون یاران مبالغه بکار رفت
 و جز خیر این استدعا فایده نداشت در شروع سه یکم زرد و یکصد و سی و پنجی تکمیل
 براسه حامل یاران انشا دوست در رشته سطور و نقش جزی برای تمنا شایسته هر یاران
 مصوب پرست بر صفحه بخدمت و بهار نگار نامی که در نیم از غنای طبعان بختان سخن
 و از رنگ سازان انشا من آنکه اگر حرفی بستانم طر نازک بسند گردد و بخر باد
 نمایند و اگر نقضی بفرم عالی جایگزین اصلاح فرمایند و اگر داعی نداشته باشند
 بغیر و اگر نازند -

بخند مست علی سیاه صاحب صحت و جمیت بصاحب ایه رحمت سرا شفقت
 که همیشه مسالت است از زانی بادی پیشتر بکمر با شریعت و جان عزیز بیان کریم
 از نواد روداد روزگار و تازه انقلاب و بگو قلمی زمانه و نیرنگی احوال که میر نکند
 ازین هم پیشتر دار و بقدر مشاهده نوشته ارسال داشته تا حال که تاریخ ۵ اشهر ذی الحجه
 سده ششم سلطانی است بمطالع صاحبی کامکار رسیده بعلم صحت بقدر موجب
 سرور بوده باشد که الحمد لله که در بنو لا اکثر غایبانه بل من غایب از دور و دور تر است
 هر خطی که قبل آمده است بلیغ رسانید حرفی از محبت نامه صاحبان و برایشان
 نرسیده و دستا که هم تیریل احوال با عتقاد و حمد که از دور بها منوچهر همین کار است

غفلت نوزیه حتی که بران افزوده جزا نباشد مناجاج یا داخل گماهی بر
شده است و سرور بکه از خیر توفیق عاقبت ذات با برکات والدہ ماجدہ لغت
حیات قطب الدین دین محمد علی عابد حال بنده است اگر نمایر ادای
سیاس او عزائمہ سراپا زبان شوم اجماع کان کہ حرفی ادا کرده باشم و اینہم بموجب
حاصل است الہی عمر مزید باد عیال کن کریم اللہ علیہ وسلم اللہ تعالیٰ رشتہ غرض
چون تمنای مادر از بازداشتن روز کہ تاریخ مستقیم شہر صفر با آنکہ دو از دم و بچہ روانہ
وطن رنگ گلشن شدہ بمشرف آخراہ سحر بخیر و خوبی رسیدہ واسطہ اوقات سرت
صوت بہت شاتان بودہ باشند سنیہ تقنین رسید کہ کار خدای تعالیٰ شدہ
نرسید مزاج بہ خوشی تو بہتر از آن دو کلمہ کہ با عات عقل مرقوم شد بشکرت و بانداز غفلت
شما کہ بے عارضہ ننگ مباد و آئادہ کردن مادہ بید ماعنی و سلامت جائے غفلت
نداد و مطار حبش آمدن عارضہ محبوب دور از کمر و سب مشیت برین کرد مر کہ
مانند الفت شما ہم بہرچہ توانستم تسلی دل مجزون کردم پیش ازین اوستیانیہ شمارا
از خوشی من کہ حقوق مستب بر ذمہ شما دارم دور دارا و سنیہ تقنین مطالبہ متن
داز کائنات اطلاع غرض استن و نگاہ کردن با اینہم دماغ پید ماعنی کرد زیادہ
حجت نصیب باد و السلام - بر آدر گرامی قدر غلام خدا و حق الہی و
جان مرا عایت نصیب باد و کبر روانہ شدن سراپا از بلج میان کریم اللہ و تقنین
غایت شمار رسید بنده ہم باہر کہ راہی آنطرف باشد دانستہ ہم اہلما در ساند
لاہم با اعتقاد و کار دنیہ تو گشت و فرستاد خود را مقصود داشت زمانیکہ خبر کسل
دور از عناصر شما بگوئی میرسد سبز دج دو جا رکد رت میشود و اینہم از خوشیایم
احتیاتی کہ میں از ویر غنیہ امید کل کنند یعنی زمان تعلیمات کچھ صحت
وسلالت باشند سنیہ تقنین آزار شما و بالاکن آزار بار حرکت بعد از من اینجا
در رسید میان کریم اللہ خدمت شما خاطر مر آموزد و در مصاحب اضطراب است
وہہ مسرت سخون ترکیب تو لا چنین سالت دارد ہر ناہلے کہ مسرت امور
توفیق و توانا تہرہ شباب نرداغ اشتیاق رشونند بادہ و السلام - بکامکار
سید غلام رسول - جانن سلطہ اللہ تعالیٰ از دست شدن سلیقہ آن

که متعارف که لفظ اول و ثانی شانه خط نسبت خطها و سابق صاف و عبارت
 بر بطل دل و فرزندان و دست و خاطر سلیقه پسند بسیار معنی حقیقی که احتمال
 لغت محبت افضل اوست سرای زبان شده آن حکم باره مورد آفرینا کرد
 لازم که کبرش از رشته طفلی در مزاج شما عقده انشا الله تعالی نمائند
 باشد غیرت است درین مقام اطلاع در فتنه اوقات شما معصوم خواندن
 و نوشتن باشد صادق جولانی می آید پس فارسی که رشته و کمالش در پیش
 مقرر بان سعادت حاصل شد در جهد حقیر عربی آنقدر سعی نمایند که شتاب تر
 خود را مصدر تحسین اهل فضل گردانند زیاده ظاهر و باطن بحسن عمل مسموم یاز زیاده
 و اسلام پیمیان غلام صادق باس شانی حقیقی که این مرتبه نامه تشریف
 بپوند دل برادر اگر مقدر شده باشد تعالی سخن شکایت عارضه اخلاق غلام
 که سامعه را از خبر غیرانوس آشنائی بسیار مطلق نبود اگر چه خبر و شران حاصل ترود
 بخشش بر زبان زنده است لکن بر حق که رفتش معدوم باو نشان از صحت
 و عاقبت مرا که مدت بیماری با متدا کشید و امید بایا صاحب گردید فکر من
 اختیار می سامی که عبارت از دوسواس و دوا همه بجا است گمان اینکه این صفا بود
 میکند سخت به مانع مجیده بود از آن کشیده پیش از و مول آب از سندان نادم
 می ترسد از شما بحقیقت از ارواح ماست و دلیل قاطع بر این تفقد بودند
 اعوذ است زیاده توفیق حیات از ذاتی باد خدمت سید شاق علی
 صاحب در مقابل رتبه شکایت سخن مهربان صاحب من آفرید گاری که مرا
 از لوث ربا منزه آفریده است تواند من صدای قمر بکیفیتی که هست در جبه صاحب من
 جلوه گر کرد آنچه بدیدم را عرض کرد که اینجا از زبان قلم می آید بی مد فکر طبیعت می آید
 و الا ساخته و پرداخته را در بازار محبت کساد پیرای است نمیتواند غمخ آرزو در
 چمن استر صاحب تنگ کرد و خواهی الطاف آید ایامی از عبارت اصل که زبان
 قلم ترجمان دل میگفت نشان داد و بیاخته می نویسم که اگر مرا شرم بدیده باشد اند
 و حرف و حکایت را زود دوستی مایم مقتضای بسیار مجرای دوشناخت شکایت
 مشاطه شایده نفاق است و اگر راست اندانید انشا الله تعالی راست خواهد بود

انجام شده اند اگر از سهو غلط ناپایستگی در حق شود بفرج بران قلمش با بافضل
 قریب تمامی عبادین مرسل خواهد شد ترصد فرمایش دیگر تمناست و السلام -
 میران صاحب خالصا صاحب من کسی منقش خاطرهای کرده است آنچه بحضرت عطا
 میشود بر کفایت افزوده جهت ماه آینده بانی می باشد عاقل که چنین نیست
 و لکن بحال کسی که خرج بکروزه نداشته باشد و لو که شش یا هشتاد هزار ریال در دست
 اقبالان بازار گرفتگی ادا ناکرده با تقابل سوال کشاید و نازک ترا کند از نامت
 محبت عظیم حاصل نماید مدتی است کار خفا علی سامی ملازم فقیر را اجلا بهین ملازمت
 باطل یعنی که اسم محض سرکار در تحصیل بیکاراج بساجت و ابرام که ثقتا صریح نیا
 سلیقه انجام شده از آنکه در خدمت شفیق و کریم خود گاهی بیکال سهو سبیل باد و ده که
 آنهم دستور فرماست گذارش شود آشنائیت واسطه شفقت نارسد اچنانکه
 محاسب حال ندیم در دنیا فقیر و الابی ارتکاب سلیقه آثار رسیدن عتق مقول
 ندارد و ملاهی منصب برای هر فردی اگر رخ شده الا ترا از اقدام سدر حق نخواهد بود
 که بدان بالکی که تخته رفتند مار حنه متدکسل و صفت قوی خاصه درین بواسطه گیم
 حکایت ناگفتنی است بالجله ازین داستان پردازی آنچه اینهم مقصود است
 رحمت که بر بندگان عالی ذواب صاحب ملازمان سامی صاحب و نظار نیست توجه
 شود و السلام بمیان غلام صادق الهی عمر من صد دیت ساله باد و بگوید
 محله ستمه ارتجاج افزاینی مراسله الشرح پیرا بنوا ترا سباب نشا ط و انبساط
 من مهور عذوبین محمد کاتبات لمان سواهی فقط مقصود الاصل که عبارت از شفه
 میر محمد علی صاحب سلمه الله تعالی باشد رشید اگر چه عده مطالب که اینجا از
 صحت و الیه ماحده و بر خور از ان سلمه الله تعالی مقصود است سنی بخیر
 خاطر شده اما که نوشته سامی صاحب میرزا که موبد نشود واسطه شست عینم باقی
 است بهر صورت هرگز و بی که پیش می آید چون به حکم عالم حقیقی نیست غیر حال
 باید دانست دین محمد مذکور زبانی گفت که خط آورده بودم آن اعتقاد اللاحق
 از خریطه برآورده حواله جلد روحا صد یکد بجا هر چون صومعه آراسته و باطن چون
 بت بر نشان حجاب است نموده بمن فرموده که روانه شود این خط و چهار روز

بیشتر نعلبانی و اصل خواهد شد و فقره شریف مودت اینی بود که مرا سلاطین میر
 محمد علی صاحب بدست قاصد هوای سیر فرستاده شده زود و اخی خواهد شد تا آخر روز که
 نیم شعبان و از رسیدن وین محمده روز گذشته است بدست مسالت
 یاسیان گران احتمال مضاعف طے شد اثر می لازم و طاهریت خلق و احضار
 که خوب درشت فرام آوردن آیین خیال است اگر بجز بند گنجایش و درود
 ششده باشد مذکور اگر رواه کرده اند اسلطان عظیم ثابت است و الحاق
 حالاً رافع شد و در دو روز و بیشتر از ده رشته محبت را از کسب تمام آرزوست
 و السلام خدمت بخضرت صاحب مخدوم شکر الهی اینجا عاقبت است
 او سبانه عظمی مهران صاحب من بخیر می باشد و شایسته جندابانی بمفرود که تقاضای
 استعداد من ممکن در حضرت واجب باقی نباشد و بیرون است چشم خون
 دیده آینه بر راه و حصول اخبار راحت ستولی باز و سامعه گوش و در باره عیادت
 اختیار انداخته و تقاضای خدمت است ملازم و کاتبین و سلاطین و ضوابط و اینها و اینها
 که خواهی نخواهی خود را داخل کرده زود رسیدن و گرم پرسیدن و نفس سر و کشتن
 نمایند و می نویسم جماعتی بر روند که او سبانه سامعه را به طایفه که خبر کسل مزاج
 صاحب خود با خبر است شود و استثنای ندارد و با صبر و رابنده صورت
 لقب بنیانی بخش او با ایتمه من خا راه دادی اخلاص و قاهر طریق آنجا
 با صحتی که معنی یابست دوم مرتبه متصل شربت خانه رسیدم و از منتهای عجب
 خبر سر و شنیدم که شانی مطلق صاحب ترا آنقدر تغییر کرده است که به تصور
 حضور او اب صاحب مد ظله شریف بردند الحمد علی فضله کفتم و معاودت
 کردم و نفرین هزار نفرین بر آن رسیدن و دیدن که شریفی طاهر امانت
 می باشد و آدمی ارکان رسم میکردم و خداوند رعی خیر که کار من و شفقت
 که شعار صاحب است بی سابقه تکلیف امر می است زیاده ندرستی مایه
 خدمت میر محمد علی صاحب جواب نامر می آید که از جانب بام برینا
 چشم میکند مردم خبر دارم صاحب لطف و مهربانی تو ام سلمه اند و نعلبانی
 دست که بخیر و حکایت آرزو و چهره است بزبان قدیم رخصت جرات شکایت

دیر رسد غنچه که برای شکسته ماندگان رحمت حیران آئینه زندگی بخش است
 سید دل که از مراتب باس خلوص و ولاد قیقه نامرعی نگذشته احتمال زدادن
 سخا می‌شادی که در حضرت اتحاد این واسطه توقف محمود چه می‌نویسم هزاران
 تنه مقصود است مشک ساخته تسلی جوارح که مثال استیاف شده اند نمودن
 بگو بدایک شفقت نامه در راه است صبری و تمنای جزایم دل مرتبه شناس
 یکطرف بلوای عام جوارح یک طرف مشم بقیاب نامه دیدن و لب آرزو
 برسدن و زبان کوئی خواندن و گوش هکای شنودن بخواهد جزایکله این میان
 بدو روم تبری نیست الهی راس و پائے زیاده شفقت بحال ماباد -
 بدایون او دیر لاج ناصر حقیقی ملین و باد - راس صاحب هیران صورت
 صورت معنی احسان سلمه الرحمن باد - مراتب ثواب بر غیر محبت تصویر بنفش است
 وظیفه دهستان استغای خیر نجات از استماع شهرے که قابل سماع بینی
 واقع نامه بکننده نصیب والده صاحب هیران در خور حمله مزاج دوستان مکده
 شد چو باشد راحت و رنج آشنایان نمیمی اتحاد مطلق یافته است -

چو عضوے بدو آرد در روز گلده و اگر عضو ما را منته قرار

امر که جز صبر چاره پذیر نیست تیریش که همین صبر خواهد بود یقین که پیش نهاد دل انور
 آگاه و فکرال اندیش بوده باشد اگر چه ظاهر بنیان عرصه الم و اندوه رحلت کردن
 آن مغفوره رامیت قرار داده که کشش لوه لهند آوازه کرده باشد اما بنظر باطن
 بنیان دور اندیش پیدا است بدو مادر یک چنین فرزند مندیشن اقبال نیکبای
 الهی چشمه حیوان در پناه که عمرش با و گذارسته رخت عاریتی را بلباس هستی
 تبدیل نماید حیات ابد با دوست زیاده عمر و دوست طبعی باد - بهرادر اگر محبت در
 میر غلام صباوق - عزیز المتمدن او جامع المظهرین زیاده ترین محبت
 دوستان بکند و با هم از قدوم عشرت از هم سخن و طعن رنگ کشن گردیده باشد
 خاره جن که در دست آید و این دله که ما سخن و قتها اندر کو بر نسیم کپاست یر و این ند -
 چه می‌نویسم ارکون و نسا در نسا داست لے نسا نسا نسا است که بقدر آرد
 در نسا دانی که سود خود را نسا دانی آرد زیاده و السلام - خدمت میسر

محمد علی صاحب خدایتکه در همه تجار و احوال بید قدرت اوست عمرید فرما
 نشاد بخش صاحب همگام من جمعی کن دو لشکر یار آورهای منواتر که در عرصه شمای
 سفت قطعه خوار در طهر و معیت نشان دادند و امکان من ممکن نیست واجب است
 مزد آن قطعون در حق آن روز و من دعا خواه کرامت فرماید جواب هر یک شفقت
 جدا گانه است تحریر یافته و بتدارک و اسرار تبارج جانن میان کرم الله که تندر و تعقیبات
 سنده شش مبلغ مستحقه پند شده از انشاء الله تعالی رسیده رساییده و هم زبانی
 کرده بحقیقت صحت حال سرور ساخته باشند تا حال که تاریخ هیندیم شهر حد است
 رفعت یاسر فاما از خدمت نواب صاحب حاصل نشده آرزوی موالی طبعیت
 شریف که در مانع چاموده است خیالی دریا و اینها ز بهار منظر نمائده تعقیقت نوشتن
 عبد الله بهم احتیاج تحریر دارد و دو جهان من بوسیله مشاهده آبل آبی جماعت
 که بیخام بود آن آنجا بجا که از نمود کشیده است منت است اسعد و فاضل قلوب
 آنهاست افسوسهاست نوشته می بینن ادبش کار می آید هیچ بکثیری از عفر
 بیک ترابنده رده است که فضل الله را بجا عمارت در ت کما می است شامل
 جان منگانشان شده زیاده نه است سلام به این تعقیقی بامر محمد علی
 تمامی ممالک شریف صاحب بسیار تعقیقی است الله تعالی به حفظ انشا ما زام
 حقیقت از تمامی که عمر ما بسر شده است است آخر شود و بایشی اگر با محمل غنا هم
 رسیدن معتقد بود و شوق به کار در مسافران عظمی است دلیل ساخته و غیر
 بعد از این سیدم و شفیقانی رجیمه بیدم چنان محو است میبدم که مشاهده
 کر نامی سنده هم
 نوشتم نامه در پیشم چون در پیشم به بر شمع شاد از دیر فرکان بر شستم
 تر صد مساکت اندازد و در این قدر است که من کیفیت حال خود را
 دست که دیگر از این مناب حوازه است که به جایهای مقاصد که میشوند
 مکرر عیال آمد جسارت تمام بود میداجایت است زیاده العاقبت با عاقبت
 محمدی خان صاحب و بعد از وقت و حق موت او بی اختیار می
 خان صاحب در این سلسله الله تعالی بنو عترت آنو نامه جدا گانه و بی ناسانی

نیست چون مطلب خبر و ما خواهی که ابرارش آید. مهر شماست بر صند بودیم نجات
 تاویل اختیار معتد می داشت از عدم تشرف داشتن آنچه کنید مگر اگر اندک
 اختیار با من بود و تحمل کنید من تلقی و فقدان اسباب از ترس من مقصراست و
 از ماندن مگر را و جامع المتفريقين صاحب راز و دیار و زیاده عاقبت بالعمافیه
 و السلام - خدمت شیخ صاحب محمد دوم شکر الهی که فیرو عاقبت موجب نشر احوال
 است از سبب آنکه در دولت صاحب بن نجری و نشاط حیدرانی بیفزاید که تقاضای
 استعای من ممکن در حضرت و جریب باقی نباشد بدیهی است که حوصله ممکن در قوت
 قدرت اعجاب و واجب تمیز است شوق در اظهار نیاز من بیانی می نمود اما ضبط
 نفس حضرت نداد و دلیل مناسب تر همان من تشبیه یعنی هر که تشبیه کرده شد آن
 قوم پس این شخص را همان قوم است تو با من و من پیش آورد و زیاده جز متناهی
 آید و السلام - شکریت و افضلیت بنیام شرح استحقاق که جزیری داشتند
 در میان مردم است ما تو من نیست تخصیص در محلی که صفات اخلاص نباشد
 چرا منافق باشد آنحضرت که مقتدا و مصلوات الله علیه زیاده را در اعلاست ظاهر
 از منافق تا محفوظ بودند لا حرم خوف ضرر و تخلف می آید بر ندی نیاز نامه استعاره
 سفارش به تائبه من که در هر قدر گفتیم اگر نظر ما قطعه هم پس سفارش داری فایده بخش
 نسبت بمقتضای صلاح دست درین کار سفارش شما من مناسبت شده اند لیکه
 مصاحبت وجه تشبیه ای چه بگز زبان ساکت نقش نیکون اولش شده است
 چند آنکه معاف دار نعمت معاف نکرد و تحریر این دو کلمه نه بامید مرتب شدن آثار
 دو طبیعتی است اما شد شریک تقاضای تقف و عا و ناخوت دار در ندی خط نموده
 اگر کار کند شوق و شکی نگردد زیاده انصاف روزی باد - پیشین جفتی
 میرانید و بخش تحریر یافت اشتیاق طلاقات سامی میرانید و بخش - که اندک
 دل محبت منزل نظام الدین آنقدر بجزر ساده است اگر بقدری عقل آید صد فقر
 نما باید بمرتبت رسیدن و مسرور کردن در خور آن روی اوست باید که کمال آید
 و هم بعضی بنظر انفعاله ظاهر که بهره از محبت ندارد و اخلاص را اسباب تحصیل

دنیا بنده عارضه گرفتار بچ اورنگ آباد که در گشت زار دوستی بزرگ شریف
 علی زرد دست آویز دیرسی مهربان من کرده برق انداز من آنجا دانه ملائمت
 که دوستداران کاذب و دوستان صادق شوند - زیاده واسلام - در حفظ جان و
 حقیقی کارگار میر تحف علی من شاق و ریشاق و اندک آن عافیت بخش
 که عافیت نصیب ما و شما کرده است اشراح نامه عزیز شما فراج را که نابرد دریافت
 خبر صحت آن دل و جان باقتضای صفت بشری محض بود و غیر تازه کرده اند الحمد که
 سلیقه شما نسبت سابق از ربط کلام متفاوت معلوم شد اگر ظاهر درست کرده اند در
 اصلاح باطن که عبارت از حسن نیت است سعی نمایند و آن در استرغاف قطن
 هذا حاصل است ادب شما که است فریاد و یا بیانی که برتران دقتی است که شما از
 مشاهده آن خط و افراشته باشند و این از کجا بصحت رسید اما چون قلمدان اسباب تعلیم
 و تعلیم است و سرانجام آن مغرض محبت است به شائبه اجرت بدست آوردن و
 فرستادن واجب شد محقر بهر سانیده فرستاده می آید زیاده و غرضات شما با
 در شکر عزیز که بکلمه اخیر توجه شد پس از دیر مهربان و محو از من کرم انفسی است که شکر
 توجه سالی ادانجام دالاد در خور قدرت شما و وقایع فقیر که لازم حجتین و وسببهاست
 توجیهی که باید بعمل نیامده و من صاحب خود را بر هم غرضندان بمرئی گرمی نمی شنیدم
 ناز شهادت من تعلیم حق برادری و اصلاح که قبل بر حجت بهر سانیده و قوم
 هست و استعدای بکلمه اخیر و مسالت حق برستی عیدان بوده باشد را سببها را که
 نشان از قضا و شعور میداد بهر صورت گفته می آید که قدر حاصل من بشما
 واضح نشد محقر بهر تحقیق اختصاص فرمایم بهر کسی نمیکند و محض
 اسباب دولت که نامش نیاست مرتبه دانی اختیار ندارد از نیجاست که با فقه
 و تصدیقات شافیه صاحب می باشد محض کلام مرا از صاحب خود با وصف
 چشم و شبها چشم بسیار و او می شکر فقط بکلمه اخیر که نیست فطرتی و مهر است
 میگوید که انجام مطالب عمل منظور داشته باشد که توجه که آثارش و بر بر وجه
 است بجا نماند و الا کن بر من حقیقی از دل سرا یا شکر توجهات صاحب نیست
 است آتبی عوانب امور بخیر و سلام - مهربان فقیر میان محمد باقر

که تیار کبوتران قبول ندارند اگر بنظر شوق غیر از احسن معلوم شد چنانکه بحسن آن
 پرسیده اند شوق شریف اعتقاد شوق و دستار است در یک کار و دیار
 رفیع بپزند و اگر این نیست بنظر رحم که دانه هم درین از غفلت غافل صاحب
 عنقریب است که تقدیراتش دلش شود و شکرش در واجب زیاده و اسلام
 خدمت غافل صاحب و خدا محمد که صاحب من صلوات الله علیه زیاده از آنکه دل من آرد
 و از مهر بان و شفیق اندر حبیب با هر نوع صورت و معنی آشنایان بدل غایت
 از نهایت ذواب صاحب کرده تا من بخورم دل و نان خوش جز یک حاجت
 محسوس نمیشود اگر بغیر بیفتش که کارش از راه راست بردن است شفقت نامی
 سامی را رسم خیال کنم و حیدر ان صبح بر منی با برادر اگر بخیر و انقی است و دل اعتقاد
 محل زیاران اعتراف دارد و انعام ختمش در عالم سخی شایب پروردگار روزگار
 میگذرد که احتیاج را با استقامت دست و گریبان است استقامت با مقدر عالم
 ساخته تا بیک کلام تحقیق روم جز که آن صحت که رفته اند زلال روی نموده از شک
 در محل خود را ولی میده و احتیاج می باشد اسباب که جبرانه خلقی است
 بدین بیت است چنانکه نامی توانی اسے قنایه در طریق انبیا و اولیایه تسک
 میاورد نمیدانم کدام فردا و موعود و مهربان صاحب است الهی در آنچه غیر باشد
 از قوت بعضی آید گویان که یکم الله نامه فرخنده عنوان آن برادر مهر سالان
 زانیکه آن تاب و توان رسمی ترا کنده بود و وصول راحت شولی سیاحتی کرد -
 استیفا یکده توام محبت است من از آن بواسطه قلم گزاش رود آن مصداق
 محبت بهتر نمیدانم مهابرت که میثاق دو بالاکرون با شاقا زامهات حرمان
 سوزن کار دست سینه را آتشخانه ساخته صبح و سا که وقت مسات
 واجب است یزدست و مایه دشتن و است علس وصال شما کردن کار نیست
 او سبحانه واجب فرماید تا طریقت حقیقی از انعام کار صیبت بخار دل برادر
 را مسرور ساخته باشد الهی سبک کند و اجرای بیداعی فرمود لطافت البصایب
 پس ازین تحارش رفته خوشخانه عود و دلت آن قدر دان میفرایند باغین
 مقرر شد که بعد از فصل ایام خریف شروع بر ج که هنگام بهار و زبان شکفتن

مات سخته نواب صاحب متضمن طلب شما موجب گفتنی دل دوستان بشود. زاده
 شوق و اشتیاق خدمت قاضی صاحب سید ضیاء الدین خان کاجی
 قبله من به الله تبارک و تعالی عمره از گذشت هر چه گذشته صاف نیست بموجب وعده
 است عاقل رسیدن ساحت از سه هفت تا شش گزری روز بانی مانده انتظار کش
 چون نسیم لطیف طلب در باطن امید نوزید خود کرد و پادشاه بصرای معصوم
 و دینار شاه اقبال تال هر دو صاحب وعده فرمایند تمنا باید بوسید و جند آنکه
 سرای رفیق صاحبان و استغفار خانه صاحب طعام که ام محله در طرف است
 کرد و از آنجا که نگین دانه را هم کن ازل تقیض نام فقیر نکر داخل بود نشانی نبات
 لا جرم مایوس و فتنه از سرای آفتاب تابی بر صفحه آرض نمود خانه رسید مقصود
 بفکر بی جوع مستولی گردید درین اثناء اقبال ملازم هر کار نوزید تازه آورد
 چون استغفار از سر کردن یک گزری می بایست در آنوقت نوبت شام
 می خواهم بلا حظه بعد سافت بیتابی جوع رخصت ندا و در واقع تا عند مال
 مسعوده فقیر من زبانه چه بر نگارد خداست والسلام بقره امین نصیر الدین حسین
 محسنه زمانیکه حفظ آن کامکار نصیر الدین حسین سلمه الله تبارک و تعالی متضمن یافت
 لبست ششم صفر در چشم آرزو و انتظار شد این مرتبه مطالعہ ربط کلام دستوید
 سرایا انتظام آنقدر خاطر کسر و وسالت راستی و درستی و دیگر آنچه او کباب بخش
 در حق آفریده به ترک گفته است در جواب کریم مطلق کر که احوال آن ملک المتعالم
 میدانند از و تقدس و مقام آن نور قره حیات مرا مصداق حسانت کند و آنچه در حق
 بنده خود هر روز داند و فرخنده آنکه استدلالی علمدان و اسباب آن بخار نشن
 رفته بود و بنظر جنون جایگزین شده بهر سائیده فرستاده می آید مراتب سلوک
 با جان عزیز کریم الله می دانستن تفصیل رضامندی ماکرون است زیاده
 الهی عمر بایه دیات من طبعی باد و السلام محمد شیخ محمد ممل محبت شیخ صاحب
 سراپا است عظمت من آرزو می صفر جز و بدان الفت سامان بکه اوله که کم ممدرد
 من نمیدانم که روز را بچه میرت و شب را بچه بیتابی روز میازم مفاد گفته
 شریف تاریخ هفتم شوال سنه ۱۲۸۱ که بعلت ویر رسیدن

انشراح نامه تمام بود با انواع بهجت شند و در تافتادن نیاز نامه حجب علم
 فغانی فقیر که عارضه کثرت آلام جدا بهما و غربت مصابت سقر با عذر دارم
 نمی تواند شد لکن اعلام میداند که فرط حزن وقت مبتلا می حرق میدارد
 و اکثر خیال بر نشان که بافت بحر نیاز نامه سازد و دهر و شفقت و کوحاک
 در بهای با عفو و شرفی بچشم می آرد آنچه با فاقه غفلت دارد از با و غمی برون
 دل فاصد معات و زاد ماغ مکتوب است ما را قلم گرفت و ورق نوشتن بسا خراش
 و تراش دارد و زیاده زیاده عنترت دارین خوشه چین مرز و زندگانی با دو اسلام
 قبله صورت و معنی من موبور من احسان و با و ای مراتب شکر بهزار جان
 بک زبان احوال و تفضلات قابلیات نواب صاحب بنیم حقیقی عالم است
 در جز نمایند نیست اما بغیر وصول به رفعت بواسطه مبتن به و صاحب خود می بینم
 لکن از شکستگی دل که راس و ریش جراح ظاهر است دست و پا به تحلیف آشنا
 نمیشوند درین طلاطم مقید می و نا آشنا بهایی شایسته تحلیف بر زبان می آید
 گو حرف خوشامد گویند که ای حرف حرف من در حضرت شفقت آفات سر دو
 صاحب خوش اعیاد میگویم اگر اتحاد ذات معنی دو گونه مقصود بهای سخن
 سحر و من نمی شد معنی که اینقدر مدت هم به بندگی پانمی فخر دم بالفعل مسات
 از جانب سالی رنج اخلاص و وطن که در ظاهر و بسته رحمت محقر است
 هم مقصود است توجه شود زیاده و اسلام بشیخ ابو طالب اخوند که حقوق
 اخلاص و برین ثابت دارند رسید مرسلات آن طالب صادق سرایا و فاف
 سمت انبساط و افرسند ابر از اشتیاق در محلی که دوستی از رتبه اخوند
 گذشته باشد پیل به از مراتب صداقت که جزو محبت است و لازمه آن
 هوا خواهی و بجز یاد آور بهاست بنخواهد مگر نه ابر و دمی حذر خیرت میباشد
 نوشتن و جز سلالت و غایت خواستن است فیض الحمد آوا نیکه رسید
 در کار بود صحیفه شریف وصول مسرت نمود تقید تعلیم بگذشت سعادت قطب الدین
 حسین و غیره طالع الله عمر هم از شامی آید نه برای آنست که یکس در ادای
 شکر آن سرایا زبان با شکر احشاکه من شام رضا مند این حرکت که در محفل

صفوت عبارت از آنکه در شایسته است دانسته باشم اگر دانم و باشد خالی
 از شایسته تصور طری نیست لکن بنظرش ثمر البنی طالع الله تعالی عمره که بقدر الهی
 دهم از سال عمرش خواهد بود و تخصیص قرآن نکرده و حشمت بیجاست باید که شامهم
 از حشمت نیاید... زیاده محبت را از احکام باور جدست شیخ صاحب و مخدوم
 شکر نعم حق تعالی که عافیت بصاحب قدر دان من سوره الله تعالی حاصل است
 و الا زمانه شکیاق در حد اذیت از بن کریم النعمان است در گئی که انظار
 کار قرآن است اضطرار بود و شقه متقمن سلامت که از شورش وقت شفقت یات
 از رسیدن مرا مشرب کرد خدا نیکی صحت عطا فرموده است و محبت ظاهر
 و باطن بمفراید آنکه از رفعت اخلاص بخارین بود آن دیکه و دعای آینه
 دل نیاز نزل شد اگر حقی ازان بقدر اند دوکان کاسه مترسمان گرم کرده با
 قصود محبت که و ابشکی علایق تمام یافته است از اندوختن بغتهای متکاثره از شت
 از دن حاصل تواند شد باز داشته است و الا از خفا چشم بستن دیده و اگر دن است
 حکایت ناچار بهای ذات گرامی شیخ محمد باقر خاطر گیاره رنج کرد و بندگی است
 هر چرخ آمدنی چنین حسین کردن بهتر از کدر شدن است رنجه دیگر عصمت
 مطالب بامید جواب گزارش خواهد کرد و یقین که حجاب خواهد بود - زیاده شرح
 متناوب و حیدان معلق دارد و است سلام بجان عزیز میان کریم افتد از شوق
 دیدار آن از تاج ارواح سوره الله تعالی حریفی چند نشانه ای از متناوبها
 که در عافیت میگردد املا سازم از شرفیت بردن آن نمکسار مبلغ مانع
 رونما گشته و جز آنکه با شکهای باید ساخت راجحی بدل نده افست شد
 الحن در غ فرقت راجح فضل دواست فیست - درینو لا حضرت از حجاب
 نواب صاحب بهر ازان عنوان شکستی یا استد عا شنه ات معذرت نواب
 این اقبال که الهی در دولت و عمر ان بمفراید و فعلی نیکی سابقا بعمل نیامد
 بود مرغی فرمود و حرفا نیکی سلسله یا بند معاش با فان تار و بود طول
 تواند شد در برابر ابرام فقیر شفقت بر زبان آورد مرا که آخر کار

استر ضار مقصود بود و خبر نسیم بر آستان انفا و گداشتن انجا نشاند و در آن محل
 دوران پیش نمود و چون از رسیدن آن برادر بیدار بختلافه داران و نعمت دشن و
 گداشتن از راه خوف دشن بر آن علم نیست خاطر مخمربانته محبت بر صاحب اندوه
 است تسلیم نمود اگر نامه شما مشون کصحت و سلامت بجهت ما برسد بمقت
 ما بقی بشقه دیگر گزارش خواهد کرد زیاده و السلام - قدس سره و در غایت جواب
 فریاد من من متهمانیکه تمام حضرت یاد کرده ام امید است که موجب تصدیق قول
 من شده باشد خواهی احوال بقدر تغییر سامی مشون است انجا من جز به صبری
 نخواهد بود اگر چه در نیولامزاج فیض استراج نواب صاحب توفیق ببری است
 که ما و رسد آن هر چه مذکور محفل قدس شود افاضه ایستایش من فیض بنظر
 رسیده و بخار خواب بجمده امارت بیحیطة است عارایت که در بیت کعبه
 بتدکات والدین و اندیشه تبصیر محبت هواخواه کردن و دست انشانیدن
 در محلی که آبروی من خون عاصی بر یقین درست و استند اندنا کردن هیچ برگردن
 است برای کسی که بنده و حاجت بنده اویم بیت لباس محقق فاش
 تا بر طول مل نباید یافت مرا از راه درسم انجا مشاهده شد بهر تقدیر فکر حیرت
 پیش است ذلت پیش خواهم کرد قرع حقیق افق داران است و ترا هم سندان
 تولای رحمی و فاضلی و السلام که در اعتماد ما نوشتن از بیم اسد نقیاح
 میان غلام صادق سه قاصد رسید کرد در انجا نامه است با انستون چاک
 گردن تحریفات با نیازمند جواب شفقت آیات را با انستون که خود را جز
 بنده بندگان گرامی نمیدانند سوال و جواب اشتیاق را بهر باب دانست
 بخیر نیاز جرات کردت نمیتواند اندکسے غنی و علی آگاه نیاز و ایمان از خود
 است دینی نیست که خلاصه جسم جان با اگر دان آستان انقضات توان
 نیست تا حال ادب مقصد استک و جز عن آدب سلام حضرت هوای
 دست قلمنا خنده جالاکه کمور با دیهاست بخانه شرف با لب آرزو
 میسازد - کلام از نو دلدل من جو جزوار و باز به هر زبان نامه درود گران کنم
 زیاده از این ادب نیست - حق نور چشم شما و انتظار آن اقبال سارست

خدمت علی میان صاحب صاحب قوت حیات من استیاق
 بعد چون رسیده ربط کلام دایر از آرزو کند که با فاقه مشکین دارد از دست
 قاطر رفته سکا که زانیه بسیار خوب اندازد است اما با مجنونیکه زیاد و دوری
 صوری است سبب قلبی آن در خوش دل باشد حقا که نیت مصمم بود عنوان
 رخصت پیش کرده بنظر دست از طلب کار راستن و کاشی حران نامشده
 خانه تالم و ترک نخ و دنیا و باقیها که جز خیال فام و طولی نیست نموده با قیامده
 حیات را که اول صلت موجب سرت کف صاحب بگذرانم بندگان مظهر اخلاق و
 استیاق یعنی ثواب العاجل با یکبارگی این اراده طلب داشته خاطر دایره
 فرمودند که با لقا تهاست و عده مشکینی که در قیام را بدان مقرر و بی سلسله اسیر
 خود باید داشت بر زبان آوردند در جهان وقت بی نهایت ظاهر می که این دنیا یافتن
 نقدی مقرر ساخته اند از چهار باره عطا کردند آن مردمان و دیوانی فیصل
 شد و الا صبح از ده رانگی نیست نازیده نماد اسلام - خدمت برادر بزرگ
 شیخ مخدوم عالم سلسله الله تعالی مخدوم فقیر سلاست - ایتهم از شوقی
 و تنگیهای ایام است که مثل شامه بران چنین دوست تمناسا مان را که دیگر
 و یاد صاحب خود هر چه است زبان است بختا نیت نامه که براس ذات شریف
 مخلف ساعی و براس من راحت عمری خواهد بود بهیو یا و کند غلطی نوسم
 و آوردن دوستان نزهت گلشن زندگانی است تکلف و تخلف مدخلی ندارد
 اگر چه احتمال عارض بر روی است ناظر که پاس محبت بگو گیر دست شک و لاف
 مشکل نرا نیکه بتصور این ماجرا دل صحت منزل هجوم و خیالات که تخلف خیال
 فاسد هم دارد و نا محظوظ تر میشود یعنی تعاقب که انشا الله تعالی موجب و نور است
 دست می بایستی که در پنجم نشاط دوستان مصاحب بساط خاطر میشدند چنانچه
 ذکر کردی که با منصوب و صد اسامه مرا آشنائی مباد و عارض و شوار از آنکه شریک
 در دگر دیدن کنایه و البنی المطلق و بنوا از محصل دنیا بزموا صلت شریف صاحب
 مهربان در نامی از منت و دنان تمنای دل نیت الهی مدعای دوستان میر باد
 عافیت بخیر و السلام - فاصد شادی و شوق صاحب مهربان سرافراخت

و عطف مطاع دو جهان میر محمد علی صاحب سلمه الله تعالى آید آنکه
 انظار مونس صاحب انظار ابو و بغیر قرین من دل شده را هم آغوش مست
 نمود ابراز آلام مهاجرت که از معارف شریف صاحب خاطر خیرین من اند
 بهاس نزاکت طبیعت شریف که بعلم اند که ظلال خلاص مندر مصداق اند
 پر شکوه میشود مصلحت عاقبت فاعله صاحب از حرکت بی حاصل راضی نشد
 لاجرم جز دست و پا بجانب واهیه تحقیقی برداشتن و مسالت القضا و
 ایام مفارقت کردن و اتمام عمر بمصاحبه خداستن هیچ نیامد آنکه با سمع صاحب
 در حق نقد زندگانی یعنی فرزندان کا مکار جهت تحصیل علم عربی بختند بن وجه
 قد عن واجب است - یکی آنکه رسمه بالموجب ارشاد سلف که اطفال را بمعنی
 آیه و حدیث آگاه باید ساخت منقول است دوم اگر بکمال رسیدند
 موجب ایاست و الا نسبت فارسی خوانان بهر چه قدر حاصل شود سلیقه درست
 میگردد - سوم کمال فارسی همین قدر بخواندن و نوشتن که او سبحانه چنان
 عطا فرمود مقرر است ارشاد باید کرد که در صغیر کلام کار بهتر آدمی در پیش کند
 که یکسب آن تهذیب اخلاق شود دیگر و رای آن که نسبت معلوم آگاه باید ساخت
 صاحب دو سال از عمر ایشان برای اطاعت مشقت های از تهذیب و
 تالیف دست باید برداشت قدر است شیخ محمد دوم عالم صاحب سلمه الله تعالى
 تحریر یافت - الهی سبب است که مهربان صاحب امن انا من نیاز مند
 را که صرفه قاش چیز یاد شریف صاحب و نیست از صفی خاطر حک نموده
 بسلامیکه سر نامه حیات است یاد نمیرسانید و به پیامی که بصناعت عسرت است
 الم کشیده را خورند نمی نمایند عذابا مانع هر چه باشد خیر باشد فرقت حرام
 صورتی با حصول دل سهل است استماع شاید اجار متوحش کرده است که قلب
 جفا کشد تحمل آن را شرح شوق و آینه غمیرای منقوش است -
 جز مکرر کردن بیان نیست از تجلی که بجالانده شد بجا نمیشوم حرف داشت
 ز نوافل رسا پاداش تفضیل حال کرده - تا تخم ممکن چه یک بر مخرج زلفی خواهد
 باشد بوسید و شوق های شریف بهر دو شوق از صداقت بجا که نه و ن

کشید و تفریر جرایم شنیع عفو کار گریز نیست باید کرد و در دست ذمانت کوتاه باید
 فرمود که اذیت محبان محبوب بیکس نیست نهاده الحاق بیه با الحاق بیه بعزیر برادر
 در سخایت دیر رسیدن خط ظلمی شد الهی خیر باد چه باشد که مهربان برادر محفوظ
 العار حنه انشا الله تعالی از یاد کردن مقصرا ندیا وصف الشکاک طرق اشده
 طریق نیک که حقوق اخوت عقلت رسانم خواهد در حق برادر بیکه آرزو
 سرایا چشم و بد که هر چه هست زبان است جانزدانسته اند اگر چه اخلاط مریه
 وقت رسم محکوم و غیر آن در مصافی نهاده آن هم جای کرده است بمیان محل فقیدان
 استعداد محبت که گریه میاید دوستی و برادری واسطه استوار است کرد
 لکن صفوت و صداقت که با طینت اینکس مخیر است قبول ندارد یعنی از تو
 و برادر تو بخیر معر از یو آیت رسم بر از لوث ریاست الحمد لله علی نعماته و الا
 در زمان حال اخلاص از عفا معلوم تراست چنانچه طلاع حضور و انتظار
 ما اقتضای آن داشت که مثل شما صادق الاجار قاصدا جوره دار
 سواهی با حقیقت واقعی که زبان عوام در بیان آن قاصد است بوعده نزدیک
 میفرستادند که ذات مقدس ثواب صاحب آگوش باد از کوائف دربار است چه شد
 که نشد الهی عمر مزید مادر جواب بدستخط فاضل ثواب عزت الله شریف کلین قان
 بها در صفه جنگ مرحوم در برسی شریف از دل سر دهمای زمانه مقصود بود از کسل
 مزاج هرگز اطلاع نداشتم و الا چه معنی اخبار متواتره طلبیده میشود و بهر کیف
 نضل حق شال حال شود و زود و در رولاها گرواند زیاده مشتاق دانند و اسلام
 تحقر ازین سفر زولت غیر تحصیل نعمت ملازمت اینجاب غنیمتی نباشد و در
 برابر غنایت عالی صدیقی بهم رسانیده که احصای آن ملک المتعالمین سید است
 و شمه از وضع خلوص و بی ساختگی در حساب با یابان محفل معین نذر
 مکشوف شده باشد از بموجب بموافقی اگر از تحصیل سعادت مقصود میشود و غیر
 نمیشود معذرا انواع کسل مزاج در پیش دارد و همین سبب امروزه در
 کم می نماید انشاء الله که ذات گرامی صفات آن مقصود و وجهان لفظ حضرت
 معنی احسان صاحب مهربان بصحت و عافیت است و اوقات این از باطل

افتاده و شکست بے حلاوتی دیده اگر چه گفتارش نزدیک باعتبار نحو این
 آنا تا چار میرود مصروف قرآن شدن و ثنا کا میاب شدن است عمر در این
 مشاهدہ مکروہات داده اند والا زندگی بگردان جانی است تا نو شدن چرخ
 آلام الم آورد اگر چه مناسب سوگندی که نوشت آمده بود با نوشت صلاح نمود
 فلان چون نیت اخلاص طریقت صرف صداقت و خلوص است بے اختیار
 از یاد نروده اسے خداوند بر کمال سخن حضرات واجب التحیات برین شکل مرگ
 بدل زندگی آرزوست والسلام۔ بفرع عن لواب صاحب
 والاحباب فلک رکاب گردون قباب میرساند محضر از راه غایت و قدر دانی
 خدمت دیوانی این ملک حوزہ مقرر فرموده مامور کار نگارند و با خود اعطاء
 کاروائی و دو تنو ای و دستگیر می بخدمتی مامور نمودن و باز گوش و الا گوش
 بر گفته عرض گویان گماشتن انجام این محقر سهل است سر انجام کار بر کار
 میگذرد یا با نظاری جواب سوال دور دست اکثر وقت از دست رود انگلیس
 مورد مطاعن و نفرین میگردد قلعا بجای جاگیر عهد خلد مکان نورافند مصطفی
 مقصدیان عرض کرده بود از حال خالصه مقرری جاگیر قدیمه با داده شد و محالات
 خالصه که زیون بودند بنده بنظر کفایت درخواه جاگیر داران که وطن دار آنجا
 بودند با صافه سولے خواه داده و محالات جاگیر داران که وطن دار آنجا بود
 با صافه سولے خواه و محالات آن جماعه که میل ماہیہ حاصل داشت با صافه
 مقرری اختیار برین نیکو خدمتی بنیت غزل خدمت امیدوار فضل است که درجه
 پذیرائی یابد و دیگر بجای بنده خلعت امتیاز خدمتش محل گردد واجب بود عرض نزد
 آفتاب دولت اقبال تابان باد۔ خا نصاحب هر بان بسیار سلامت و بخولا
 دیوان تن بقصاے حسن سیرت بی تقصاے دوستی دوست فکر جاگیر
 نزد تم سید قطب الدین سید الله تعالی کا طر کوه عرض کردن خواسته
 لهذا اقبال مکان که در کجا خدمت می نماید داخل عرض می نمود از اینجا کلاس
 کلاس دوستی خواہ بعضی از این بیت
 یک نعم و یک است و یک نعمت یک شکر۔ حدیث که نقل بر چنین ساند قلم را

فردی جهت مهر نواب عالیجناب بخدمت فرستادند بشرعی عالی خداوند عفت
 مد ظله العالی گذرانیده جواب با صواب عنایت کنند قدرگران کنند محقر
 صاحب بصورت دمی توفیق سلامت طرف صبح و شامی صاحب با نواب صاحب
 زاده الله تعالی قدر بجا بدر بار سوا پیشوند البشام ماه صام فلک پاس چهارم این
 مصدق شدن ابرام است انشاء الله العزیز قصور فقیر که حضور عطف با انتخاب
 حساب خواهد بود و بیشتر رای جنس بار چه فرمایش برادر است که در مراد ادا خدمت
 شاد می طلب داشته اند بخدمت گذارین رفتن است حال از زمان فرستادن
 رسید جهت محافظت خاک و ابر در صندوق کرده برپیل بار ساخته شده
 اگر دستک بهر روز افزون خان باشد بهتر است و الا بهر رویش که این شهر
 بی نصاف باستانی بر آمدن تواند توجیه و السلام اولاد و آخر علی آبارک الکرام
 فرزند زینگی پیوند سید قطب الدین و نصیر الدین و غلام زین العابدین
 و غیر البنی و حبش علی سلم الله تعالی مدت است عاقبت نامه کوسیده
 عاقبت پیدا است اگر گویم که ابواب محبت مسدود است توان گفت
 و اگر گویم که طرق و شوارع از دار الخلافه تا لکنه بنده است چینی عاقل و جاهل
 بتوان گفت سگها به پای و واقعاتی که در وطن میگذرند و عیوضهای
 تقصیر عناصر و این ترکیب که مخصوص من و شما بایست شنیدن آن علم از ان
 من حسب التحقيق از نوشته های معتبر معقول میشود در آنوقت از غفلت
 و تقاضی شریف چه قدر دل از جا میرود و اخبار دیگر فوق بر استخبار خیریت
 جگر باره و بار آردگاه محمد مهدی بیاد می آید و گاه حبش علی و محمد حسن بخیال چه قدر
 بی رحمی است که در آنوقت دل قرار دایم بجا هر اهل حالان بعلت دیر رسیدن
 زود کاری در موانع رسید خطاست خدا یا هر چه پیش آمده عمر بهر دست
 باشد نزدیک مهر بدی عفت و تقاضی پس از حال خود سهل است از حکم
 مایع معطر بهر پیش آمده باشد بهر صورت نادانکاران باید برداشت
 و توفیق یاد آور باشد شما از جناب الهی باید خواست الهی اگر بایچه بر بفرزند
 آن حسانت است بفرزند قطب الدین و غیره ارزانی باد با بانی و الهی

شکر تو جہات رسائی کہ با قضاے مکارم فطری و فیوض ذاتی از خباب
احسان تاب فلک رکاب در انجراح مقاصد محقر و انعام متضای این از سہ
کمر معروف گشتہ حق با احسانہ کہ افزون از حیث تحریر و خارج از دقتہ فقر و کسرت
از دست و زبانی کہ بر آید نہ کہ عہدہ شکرش بہ رأیہ نہ مگر با داد اعطای
سامی و انکسار گرامی و رخت آن بو طایف و عاسے بے ریا و اوراد و ثنا
بے احصا و اطبت نماید و گرنہ از محو سنی چہ می آید کہ بواسطہ جلالت تو جہات
را شاید ہمہ حال بن بندہ انسان شرف و خریدہ انسان منیف
است بمقتضای عنایت و رافت ہمہ بن آئین پاس شیعہ تو جہات
مرعی داشتہ بتقدیم خدمات مفاخر بخش باشند زیادہ ادب است
حقانصاحب من قدر دان بندہ سلامت - خان مہربان خوش خان قوم
انسان کہ بخدمت این ضلع ماسور و بکار دوستیہا اینکس مشغول بودند بچکانہ
عصر و حیدر و مکار باید گفت و مخلص بنظر رافت آن خداوند قدرت ہمیشہ در باب
جسمیت خان مکار بخدمت معروف داشتہ بالعمکس آن عزیز پریشانی علیہ
حال خان مسطور گردید اگر بہت والا بہت آن عالم بقدر ثلاثی ساز و دان عزیز از
پریشانی و مخلص از غم و حلیت بر آید والا گفتہ سعدی علیہ الرحمۃ
ہر چہ رود بر سر من چو توبندی است بہ بندہ چہ دعوی کند حکم خداوند راست
نہ محبت شکر راحت یعنی بنیتہ ائیمہ و صحیفہ شریفہ مہربان طہاب و صاحب
مہربان کشف حق قدر دان سلم الرحمن - آدابیکہ غنچہ دل در بلع ارز و تمنا
از خشک سال مہر و موت بزرگ بیضہ فولاد روی شگفتی نہاشت بہ نزہت
رسیدن جہان جان گل کرد و فرین خرم در فاسن اصلاص سخت آنکار از
کمال شفقت و فرط محبت کلمات استیفاء و آرزو و مکر بر زبان جاریست است
خدا بیکہ آفرین بندہ مہر و فاق است گواہ گرفتہ گمان بیت مصداق حال
من تواند بود

بے روی تو زندگانیم صحبت بہ صد خندہ مرگ بر چنین نیست
فلک خدارو کوب سیم کار مکر می کہ با من کرد با هیچ آفریدہ نگاہ باشد اما چہ

اسکان که محبت در رتقی و اخلاص روز افزون نشود خرج همه بیهادر و توان کرد
 الا سرشته محبت را از من نتوان گرفت غلبی بود که از روی نیکی بودن بسیار منظور
 و دقت است و هر چه در بعد از دست گرد سر خلیفه ای صاحب من در بعد از تحلیله من
 که غیر از مقصود خیال ذات بابرکات شریف نیست که آنرا بزرگواران نقد و ثوابیم
 چه نثار کنیم فکر اینکه خود گیران شود و بعد کوی فاب صاحب قبله افشار الله تعالی
 حسب آر و بعضی خواهد آمد و از ارسال بعضی تحلیف و دو کلمه عبارت عنایت نامه که
 تقدیر وقت رسید محکم احکامات فرستاده نامی دیگر حاصل گردید کیفیت بهم رسید
 بپایان ترس معلوم شد چندان و یکبار نیست و بنده و قهار در بیجا حسب خوب بسیار اند
 تکلیف ساختن میخواند و زیاده ازین از روی موصفت است الهی مزید باد و السلام
 بهر حق و لا حجاب فاب استحاب علی القاب میرساند از خدمت سرایا یعنی سرای
 برکت که حضرت گشت چنان رسید عرصه ارسال داشت اینقدر میگذشت که
 بعضی جواب مختار حاصل میکنند از تعدادی ایام از نوشته آمده موان
 ظاهر شد قاصدیکه حال نیاز نامه بود در شش ماه تلف گشت عرصه داشت
 دیگر ارسال باید داشت و حکمی بود و توجه بود سگری بندگانی بناییت منصب
 و انتقام خلعت و اکرام سریع جوهر سرفراز و ممتاز و سر بلند شدم در برابر بزرگان
 نعمت آداب استیفات بجای می آید و در عای از دیار و دولت تقدیم میرساند
 حسب الارشاد دعا و سلام استیانی التیام پیش بزرگان الملک کرد بسیار
 بدل گرمی و توجه گوشش کردند و کلمات چند طرأت خوبی و کمال ذات بابرکات
 بیان نمودند حاصل که آشتی معلوم شد در راه نوشت و خواند اگر مسلوک بود
 یاد بهتر باشد دولت باعانت مزید باد آیزد تعالی ذات باصفیات
 خالص صاحب مهربان برادر سر کلمه الصدقم در حفظ و عنایت و مرحمت خود داشته
 کامروای مستندان و کار فرمای همه اندازاد - الحمد لله که چیز و عاقبت ثمرات
 و بر خور داران از قاصدیکه خدمت میباید صاحب می آید حسبته حسنه میرسد
 و موجب نشاط باطن میگردد و شکایت اینمندی که در عرصه سه سال مکتوبه داخل
 نیست در صورتیکه مراعات جهت مروت خاطر نباشد شکایت رفع و مصلحت است

و عجیب تر آنکه گرفتن جو بنور بخاطر داشتند و مرا قلمی نمودند که صورت سرانجام
 داده میشدنگی سرکار رخ ملک کردوام و جاگیر یک ملک است هزار و پیه مقرر
 شده هنوز مقدمه فضیلت نیست که کسی گیرنده بهم رسد و تر که نهایت بر سر اجله
 مهلت هزار و پیه فرستاده و می هزار و پیه را نشان میباشند که میباشند مردم جو بنور
 منقرض اگر چه وقت بسیار صانع شده اما اگر از است و پنج هزار و پیه میباشند
 بنویسد بفضل الهی حاصل پانزده لکه و پیه توان گرفت با فقر مدنی مدنی بیجا
 بود احوال از پیکاری مدید که عاز قوت فقر من است و اینجا هنوز کاری روی کار است
 از کجا فکر میفرستد و نه توان داشت اگر آگاهی میفرستد که کوز خاطر است چه به ازین زد و بزد
 که فکر میفرستد آید اسلام و صاحب امیدگاه شفق و عجز از قدر دان
 ستمه انکلام شکر نعمت ما نم یابد عای دولت پروازم یا از آرزو قضا بر نگار
 یا روداد بقسم آرام الحمد لله که روی آید نشان اخلاص و صداقت می یابید اما
 بسکه سپاس نعمت بقیاس که بهر نعمت محققان وقت قدری و ممتنی دارد
 درین وقت که بنده گرفتار شهادت انبار و اخوان بی در سامان مصطفی
 از وطن برآمده بشیفت صاحب درآمده چندین صباح بوجه ملازمان در
 شاهجهان آباد بسر برده فلوس نسبت بحال من حکم رزی داشت که اختر
 قدر دان نتوان شهادت از اسناد گزارش افزودن است و اسست عای
 تخصیص مزید دولت و شادمانی از وسعت آباد و حوصله خیر طلی بیرون و اظهار
 اخلاص و آرزو و متعلق بوجهان شفیقت سامان پس بهتر است که بقیاس
 و اختصار در آید و از حقیقت حال که مزاج عفو است مزاج متوجه است بهر
 چهاردهم رمضان بخشی الملک طهر خان در میر سامان شیر افکن خان با تعلق بنده
 را در دیوان خاص تشیبات منصب و وزارت می ذات و علم خلعت ملازمت و در
 کنایند چون یکماه دیوان نشد میزدیم ذیقعه حسن مبارک بنای خلعت
 چهار بار چه خوشگیا و در سرج مرصع و در حشم انباری و در کار که حقیقت انسانی
 پیش ازین حاجت از توپ زلفنگ کم است قدر افزود و در و در الحمد لله در
 در حاجت و حاجت که بهر طینت غزیت سرشت من نیست و او در در

این همه عطیات از توجه و شفقت ظاهر و باطن ثواب صاحب مهربان سلمه الله
 الهان مرنازیت بشکر و سپاس پایداریت با تعقل بادداشت بدستخط
 وزیر رفته است بعد ازین آنچه رو خواهد داد خواهیم نوشت دولت و اقبال روز
 افزون باد بقرص بندگان ثواب والا خباب ملک رکاب والا انساب بقرص
 سحاب بحر فردا احسان معدن الطاف و اقبال عالیه در بلند مکان رفیع در آن
 فیضیان خداوند خدا میگان میرساند که صبح و شام و میل و بهار علی الدوام
 این منزه پرورده نعمت و النقات فدوی حزیه مقتدر عنایات در تقویم مراتب
 دعا و مراد است صد امانت و وفا که عهده بندگی و عقیدت اوست
 بسر می برد ان شاء الله قلمی نتایج آن منحصراً ظهور جلوه گر سبزه در آنکه در باره
 کارنامه سید لطیف الدین که فقیر نیز در خدمت ایشان اخلاص دارد
 ارشاد و رفته است ان شاء الله آنچه مرکز قاطر شریف بود و بالا ازان
 بوقوع خواهد پیوست زیاده چه عرض نماید آفتاب دولت و شمس البرج رحمت
 و ابهت طالع و لاسع باد بالنبی الامی و آل الله العباد - سترگیت را نایه و طریقت
 و صحبت را پیرایه ذات با صفات آن کاشف اسرار کل و سرور شناس همه باد
 جرایم با کمال و انانی چرا افعال نادانی سرزده و چه عارض گشته که تا کودی
 ازان سرگروه نقایه نمن و نامی مثل نادانایان سرزده ای کاشش این
 علم و کمال قدره معوض حوصله سامی میگردد و با این همه نعم و فراست تا ناگاهت
 اندیشی از خزینة هست جرات گرامی میگردد ادب نمیکند آرد که حرفی
 نوشت بقلم آید یا انعالی را که من بعدم تحمل و جرات ظلم بجنشایش تغییر کردم
 عوام غلط میگویم اعتبار تا که از کلمه الحق اعلام باید که او نقایه خواست هم
 آنرا بسودا و منسوب می سازند زیاده چه باید نوشت خود عاقل اندا بجه بهتر است
 بعمل آرند و السلام - و زات و عوالی پناه رحمت و معالی دستگایان
 منبع الشان استخوان و ستان مشفق مهربان مورد مراد حضرت علی الهی باشد
 از شوق چه قدر بر نگار و ادلی است که کیفیت آنرا بطرح افیق استخراج سازد
 در باره فضیلت پناه قاضی عبداللطیف حنفی صند قلمی بود فقیر از حسن سیرت

قاضی مذکور بہت است کہ آشنائی دارد نوشتہ شریف معاونت یافت
 مخلص شد خاطر جمع داشتہ خدمت نامورہ مشغول باشند و رہنمائی
 خدا بقائے درخیزاندیشی حلالیق مختصر دانند مہربانانہ جانیکہ مثل آن مہربان
 مشفق دیوان صوبہ صاحب اختیار باشند عجب کہ دامہای جاگیر
 مخلص از تمام برگزینہ کم حاصل باشند از آنچہ کہ چنین کار با مخلص مہربان
 صورت پذیر می شود چہ جا کہ با صاحب رسالہ کار افتد و بموجب تصدیق نہایت
 داد قسمت بکند اندیشہ موافق قابو است اگر توجہ خواہد شد بجا خواہد
 خواجہ بندران دیل و خدمت خواہد رسید زیادہ شوق و اسلام
 لطافت و کرم خالص صاحب مہربان قدر دان قیاض زمان مشفق کرم
 مخلصان سلمہ الرحمن از ان افزودنت کہ این بندہ التماس نماید عنایت نامہ
 و تازہ و روایہ شفقت آموذ نماید با مثل مہربان باب و تاج شان
 تمنا و سبندگی را بنحیہ لیکہ بے ادراک جو بخلصیت فقیر انیکس را بنقد
 شفقت بخزیدہ اند بر گوید احوال فقیر بالتامس اخلاص و سنگاہ سبحان
 راسے بعض رسیدہ باشد مدتی بیماری مہوز دست نہرواشتبہ و
 آمدن وطن بسبب مانگی موجب کثر طلال خاطر گردیدہ حالانکہ برآمدن
 محظور دارد تا چند نیکہ از ان اسباب سفر و استقامت حذر و دراز الحاح
 بدست آرد سبب نواب ناظم مشہوریت راسے مذکور منصب ہمیشہ عنایات
 لما زمان می نویسد الحمد للہ کہ دعا و ثنائی سابقہ امور دنیا است و روز بان
 است پاس شفقت سابق تقدیم کے میرسد کہ حال از زیادہ از ان
 سعی بجای آید رسانید الہی مہر صد و لبت سالہ الضیعی یاد۔ بخواب
 خداوند خدا بیکان خالص صاحب مشفق مہربان قدر دان امید کا مخلصان
 رسوخ تو امان و خلا اسمی نظام الدین اگر از خلوص دآرزو بر رسید
 و از تمام اوقات دہر گوید حکایتی است کہ پیش ازین گوش از نشانیوں
 و تدبیر شفقت سامان خداوندی رسیدہ و پیش از ان مجلس را
 و بعد از آن بہرہ و بعد از آنستہ صداقت و برتری است و تہات

لازمان همیشه فرام دعا و ثنا در برابر آن اگر چه نتواند گفت اما بر زبان جاری
 احوال مگوین رسیده باشد در پیاری که گرفتار بود از آله نرنی نمود در کلی
 دارد است که نام حکیم و دوا در آن سرزمین نیست علاوه ماحدم نموده فلوس
 بدست آورده تواند عزم شاهجهان آباد کرد غیر ازین که نظر با مفاصحات صاحب
 ل راستی و دیر براسی نسبت درین بحر ذخا حبش هم دست نمیده زیاده
 او را که دولت و لازمت آرزوست سخن الحق و بی المطلق - عرضداشت کن
 دوست باد و او یعنی علیراد مخاطب به خان اعتقاد آو آنکه خاطر متوجه است
 کیفیت شریف بود رسید آنچه حواله زبان قلم شده است شنیده باشند
 همیشه طور تراوش کرد باز از خون مسفور و انگار انداخته است با تمام
 همیشه خاطر متعلق خواهد بود و محبت تحت و دایا بر او خواهد افزود از ان آشنائی
 و بیجا ندیم دقیقه احاطه بریل خبر و عاقبت که دوستی را بهتر ازین تحت
 نمی باشد که فوت نشود و السلام اولاً و آخراً - الحمد لله و الله در زمان خطر
 اقرار آن که تسبیح و غیره و بی تمام اخلاص ارتقا ام این اصغف الانام
 مره بعد از آنکه و کوفه عهد اولی از تشبیه شقی با وجود امداد اصفا که عباد
 از اهل اسلام باشد رسیده گرامی نامر موی دراحت قلب گردید انشا الله
 قتال هر که سر خواهد برداشت خود را بهنم خواهد ساخت چون انحراف صفاقت
 بخط و مهر عزة حضور در خطبه های مفا کبیر متقن نورش و هجوم و جنگ
 با مخلص که حکم والا مناشه معلی تیر کرده اند عقل از دست رفته و جنون نسبت
 بر مزاج تاخت آورده یعنی اگر رتبه فدویت و نوکری اینجا رسیده و سلامت
 اساس خلافت در نهمت هنبس غارت جابر آوان مشهور و فهم دور اندیش
 گردیده باز سستی کیم بخت و خود را فدوی و نوکر گرفتن دور از آیین این
 عنوانست اما چون پاس ناموس نگویر است کافر و مسلمان هجوم کرده اند
 خود را در کنار کردن بیامردی علم ساختن است لهذا چندی توقف رونو
 انشا الله بعد از این فتح جنگ و او کوخان رسم جنگ که انبوی از لمر ایمان
 مستقیمه دکن با خود کرده عزم این طرفها دارد و سبکو یکمین حرکت ناشایسته

بموجب حکم قدس است ترک این سودا نخواهد شد بل صد هزار تن را در
 میدان میتوان گشت اما با دلی نعمت طرف مقابل نتوان شد و السلام
 قدر دانان در عالم بکاری که فصول بندگی ازان بظهور می نماید فرماری است
 زندگی بے بندگی سز زندگی است - جناب رسالتاب علیه و علی آله الصلوٰۃ
 ورحمہم اری مثال چه قدر توجہ فرمودند یا کسیکه سبقت بران جستجو و
 معایت شد و وحی و ولی علیه الصلوٰۃ و السلام در عبودیت فتنه جیما کفر بود
 از بیجا تصادق است که عید صادق در اسخ فدوی نزد کرمان گزینها می باشد
 بهمانا که سحر و روحان ارزان نیست و چنین بنده بدست آمدن آسان نه
 این فدوی عقیدت سرشت را که از خود پیدا شد ندانند جدا و رسول رستما
 و وحی هدیه عهد بسته که قبله توجہ او بغیر جز جناب عالی بذات عالی دیگر
 نباشد لکن بنده که با تمام تسلیم شود بقبضل تمام لازمه گرام نشد الحمد
 بعین حاصل است که بادست توجہ کار بسته عالم بانظام کشایش ادر می آید
 بر انجام تمام مهم بنده چه قدر کار توان نمود
 از خود مراد بدان که بود این من بمن پی من بنده کسیکه بگوید غلام ما
 هر چند بکاره ام اگر دوی و دلی بخشی همه کاره ام
 تو مرا دلی ده و دیگری من بپا روی خویش خوان و شبی من
 بالواقع سخن بجامع داریم که بصفت نصف و سلامت طبع وجودت
 فهم و عدالت احوال شصت آله نه با گروهی دنیا بزدهی غیر عقیده شرع
 که مشکلاصل و فرع که آنها قابل خطاب نباشد و شامل اهل اعتقادند
 از بیجا است هر مقدمه که فاطر تلقی میکند در خدای امی تصویع میرود
 برادر بزرگ تکلیف آن نمیشود و استلام - قبله من این مقدمه همه
 نفس میداند برات رزق معین است اما ظاهر بیا د حال جابر بنیان
 مطلق اگر توجہ سامی میرسانان وقت آن جماعت میشود توان بجا طرح
 مشغول دعای اقبال حال مل ملازمان گرامی شدایی میسر باد
 برب العباد - قبله من شهرت یافته که مقدمه یان دفتر دیوانی سافای

بحال حی سادات که مقتضای محبت الّا باقرت الایمانی سفارش
 اینها بچندین زبان نگذارش خدمت شده خلاف آن برداشتند چون
 علقی خاطر غلی و عا سے صبح و مسا است دعا گویشم دارد که ازین مقدمه
 پریشان خاطر نگردد - خان معالی نشان من الحمد لله که نوید مستر جاوید
 عزیمت اشقیای بغیر جنم بوسیله ذریعہ سامی راحت ده خاطر نشاء الله تعالی
 همین مقدمه بجهنم نوشته میشود والسلام - طالب صادق من تحقیق است
 که وز نعم محمد مهدی طبعت جالاک و فهم رسا دارد و آنچه نذر او یکدیگر درین وقت
 ترشیب آزاد سر خود را بردارد و در موانع ابرار دلی من دور دست و قطب الدین
 سلمه الله تعالی نیز یک من و نصیه الدین و غیر البی سلمه الله تعالی که سلمه
 فی الجملة تربیت دارند در ستاخر و عکام زین العابدین که باغ کارها و نوشته
 من ندارد اگر بخانه است گویا در بخانیت خدا تعالی میباشد که همه قدر
 دل و جان من میکاهد چند روز تا که بقیه سفارقت است آنچه داند بکند
 انشاء الله تعالی و فیکدیگر بچشم تجارت آن واقعی بمل خواهد آمد اسلام
 قضیت بنایا اکثر مردم آئیده های آن حلقه قنابل معاملات و هدایت
 آن شریعت پناه نقل کردند مزاج عالی و ناب صاحب که بوخت آمده بود
 بوسیله اخلاص و بندگی لشکین داد و شد آئیده اگر در محل خدمت بود
 است احتیاط ضرورت و الا اختار - عوالی بنایا مادام که بقول داران کنند
 درگاه برست داشته رجوع پروانه دفتر دیوان صوبه کند و محرران و رد ادون
 پروانه موافق ضابطه عقلت دارند پس از آنکه چنین مقدمه بعرض و الّا
 برآید و همیشه استغفار کرده حبش جواب معروض داشتن حجت خواهد بود
 انان مطلع سازند آئیده که عن کنند حکایت ضابطه چیزی بعلم نیاید تا موجب
 و حسن مزاج مقدس نگردد و پریشانی فرقه بها و بر بعضی کارهای سرکار و الّا
 والسلام - اعز الاحیاء در ملک سل شما دوست و پیرانیش مقصدی مهمات
 دوستان باشد نقصان بجای کشیدن بجای از سلیقه بدنامات چون بوجود است
 خزانة و دار الحکافه مهم می باشد ز مسطور خواهد که شیخ نجم الدین غایب که در

خزانه جمع نموده حقیقت را با اضافه توجو دات بحضور بنویسد و السلام
 جان من بر شما واضح که سادت و نقابت پناه میرامام الدین از میر و دست
 آشنای حق رفاقت هستی که باید گردن من ثابت کرده اند مرا ملای و ملاک
 هر چه از دست بر آید در غور حقوق ایشان کم از کم تصور باید نمود و درین کار
 حضور پیر سرشور در محل نقصان و تصور راست فکر مکه در هر دو صله و بقدر سمت
 سادت پناه معز الیه میشد پیشرفت نیست و جوهر سخاوت ایشان خیرین می آید
 که باز مانده باید ساخت لازم که آن برادر بچارا س و وطن میرموی الیه چند آن
 مضمانه کنند که من خوشنود شوم زیاده و السلام - ای فرزندان جنت ای خفت
 قطب الدین سعادتمند برای تو من بخت خود استغفار است و توفیق و توفیق
 و خط است و حجت من دل من بگرگازی هر آینه شفقت من را بنگان نزد
 و ترا هر چه و جوهر است و اصل کرد و الهی پسر و پسر زاده را توفیق خیر عطا کند
 یعنی هر چه بهتر باشد بچهر مهدی کرامت فرماید فرزند محمد مهدی علیه السلام
 سلامت - رسم است مستمر که پسر نسبت پسر زاده عزیز می باشد
 مرا پسر پدرت قسم که در عالم محبت تحقیق علی سلمه الله تعالی بر تو توفیق
 اعتبار ندارد و درباره تو دو خاطری که خاطر تو - دوم خاطر پدرت سلمه الله
 نقایع منظور است و کفایت باشد شهیدا - خان مهربان من حضرت سید
 رحمت الله بلکه چه قدر قدغن درین ماده میفرمایند و اکثر بر زبان کنین
 ترجمان گذشت که امیر الامرا بها در درین کار با اتهام فلاس که اغیاران
 معصود اند مقرر ساخته باید دید چه نحو عمل می آید و امسال درین ملک
 انبه بسیار کم باشد مخصوصا با غنای خالصه قری کیرانه که سواست
 چهار انگ سندو شان که آفت زده باد و ابرو سنگ است احتمال است
 که از هزار باغ یک انبه بر شاخ مانده باشد ازین موجب دار و نه بر شاخ
 اند چون در مزاج حضرت میل بخوردن انبه بسیار است لازم که درین امور
 جهد بلیغ بکار رود و با اعتماد کار گزاران غفلت عارض نشود و الا انبغی مورد

و حش و بیداری خاطر اقدس خواهد بود و السلام - خان والا شان سید مرتضی
 یا ضعیفان و ناتوانان طرف مقابل شدن و بقدره از کام جماعت فلک
 گرفتار و بدین قبیل و شسته اند اخلاق خوبیت اولی و آلتی که از خود
 گذاشت نمایند و پروانه مهر خود نیز بدیند و تقدیر مردن مورت با وصف تحقیق
 که دستور العمل است اراصتی برورنه بحال داشتن و از سر نو بسند و این مشایب
 است - حال آنکه این جماعت بصیغه صدر خدیجه صدر خدیجه است و اشتباه
 متونی تصرف کرده اند و حالا بچونیز صدر صادر شده است - که صرف شکنی
 صف غربیان مشکن ر علی الرسول الا البلاغ و السلام

تمام شد حاتم الطیلسی

الحمد لله والمنته که انشای بهار نگار بحسن و خوبی و
 بصحت تمام نامی مطیع مطلع العلوم و اخبار نیز اعظم مراد آبادی
 با اهتمام ایس ابن علی پروپرتی و ایستیر اخبار نیز اعظم زیو طبع
 سے آراسته و پیراسته ہو کر ستر شمشاقان ہوئی -

